

کشمکش های خونین درون جناحی کمونستان برای انحصار قدرت، بعد از

کودتای ثور 1357

نوشته عبدالله باحث

ائتلاف شکننده دو جناح حزب دموکراتیک خلق افغانستان، از نخستین روز پیروزی کودتای هفت ثور، متزلزل به نظر می رسید، زیرا بخش نظامی پرچم در این کودتا نقش برجسته ای ایفا نکرد و رهبری سیاسی آن بخصوص شخص (ببرک کارمل) از ابتدا به " محافظه کاری، جبن و ترس از قیام و ناپیگیری متهم گردید، که مبلغ ترس و شکست بود، و در بحبوحه پیروزی خیال گریز به روستا را در سر می پرورانید."

هر دو جناح باوجود ائتلاف، بخش های نظامی خود را جدا از هم نگهداشته بودند و بهمديگر اعتماد نداشتند. نخستین جرعه اختلاف برای اشغال کرسی های وزارتها بروز کرد. خلقی ها، ببرک کارمل را فرصت طلب می خواندند که هم با دولت داوود همکاری کرده بود و هم بعد از پیروزی کودتا می خواست بهره ای ببرد. چون بخش نظامی جناح خلق به فرمان قوماندان دلیر انقلاب! " حفیظ الله امین"، " انقلاب کبیر ثور !!!" را به پیروزی رسانید. خلقی ها خواهان " سهم شیر" گردیدند تا بخش اعظم طعمه، نصیب آنان گردد.

در نخستین کابینه، جمهوری دموکراتیک جدید، کرسی های عمده حکومت به خلقیان تعلق گرفت و آنچه باقی ماند به پرچمیان داده شد. با انحصار قدرت در دستان اعضای حزب، تمام نیرو های متخصص اما غیر حزبی از مقامات بلند دولتی، در تمام ساحات سبکدوش ساخته شدند. آنانی که به نحوی از انحاء، ضد انقلاب تشخیص داده شدند یا معدوم گردیدند یا موفق به فرار شدند و یا هم گرفتار گردیده و بزدان انداخته شدند.

با اوج گرفتن اختلافات درون جناحی، اعضای پرچم نیز آهسته آهسته به حاشیه رانده شدند. در ماه جون سال 1978 دو تن از فعالان رهبری پرچم محمود بریالی و دکتر نجیب، بحیث سفیر کبار به پاکستان و ایران فرستاده شدند و بدنبال آن ببرک کارمل، نور احمد نور، اناهیتا راتب زاد، عبدالوکیل و عده ای دیگر به سفارتهای فرستاده شدند. خلقیان، کرسی های خالی پرچمیان را اشغال کرده و نقش حفیظ الله امین روز بروز برجسته تر به تصویر کشیده میشد.

در ماه اگست همین سال، اختلافات درون جناحی از پرده بیرون افتاد و دسیسه طرح کودتای کشف گردید که در طی آن پرچمیان می خواستند، حکومت خلقیان را سرنگون ساخته و قدرت را منحصرأ تصرف نمایند. در این توطئه قادر، وزیر دفاع، رفع، وزیر فواید عامه و کشتمند، وزیر پلان بزدان انداخته شدند.

پرچمیان که به وفاداری روسها شهره بودند، التزاتیف خوبی برای مسکو بشمار می رفتند، زیرا خلقیان در تصمیم گیری های خویش از فرامین روسها سرپیچی کرده و باوجود تأکید فراوان کرملین، بروحدت دو جناح حزب، رهبری پرچم را از قدرت رانده بودند.

خلقی ها بعد از کشف توطئه کودتای جناح پرچم، کدر رهبری پرچم را از عضویت حزب اخراج کرده و برخی آنان را تنزیل رتبه حزبی دادند.

کارمل و پرچمیان سفیر شده، بعد از برطرفی، از وظایف شان، تمام دارایی سفارتهای را غصب کرده به اروپای شرقی گریختند تا در 6 جدی زیر پرچم روسها به افغانستان برگردند و عامل پامال نمودن کشور شان، توسط ارتش سرخ، شوند.

انعطافی را که خلقیان در مورد شرکای قدرت خویش نشان دادند، متأسفانه در مورد مخالفین دیگر اعمال نگردید. اگر کدر رهبری پرچم، که در چنگال خلقیها قرار داشتند، بموقع از بین برده می شد، شاید افغانستان شاهد تجاوز ارتش سرخ نمیگردید. (که فاجعه فراموش نشدنی را در اوراق تاریخ پرماجرایی ما به یادگار گذاشت) اما پرچمیان با اتکاً به اعتماد و پشتیبانی اتحاد شوروی، خود را مصون احساس میکردند لذا کدر های کلیدی آنها به جای زندانی شدن، به سفارتها فرستاده شدند. آنانیکه در توطئه بعدی گرفتار گردیدند در زندان پلچرخي هم مهمانان خاص بودند و در بخش جداگانه ای نگهداری می شدند. سفرای پرچمی با غارت دارایی های عامه سفارتها، به دامن استکبار سرخ پناه بردند و با پل قرار گرفتن برای دشمن تاریخی ملت ما زمینه های ویرانی و بربادی مردم و کشور ما را مساعد ساختند. بی مناسبت نیست که (مرحله نوین و تکاملی انقلاب ثور) را که پرچمدار تجاوز و اشغال بود با ایلغار مغول و طوفان ویرانگر چنگیزی مقایسه کنیم.

بعد از رانده شدن پرچمیان از پُست های حساس و کلیدی، قدرت حکومتی و حزبی در دستان خلقیها متمرکز گردید. دولت جدید، قوانین خویش را توسط فرامینی اعلان می نمود که از طرف شورای انقلابی صادر می گردید. این فرامین که یک سلسله اصلاحات را در عرصه های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در برمی گرفت، بدون در نظر داشت واقعیت های موجود جامعه ما با شدت و خشونت تطبیق گردید که بجای فراهم ساختن رضایت مردم، ناخشنودی و انزجار را بیار آورد و توده ها را برضد دولت بسیج ساخت.

مهمترین عملی که خشم عمومی را برانگیخت ایجاد کورسهای سواد آموزی برای زنان در اطراف شهر ها و ولایات کشور بود که به شیوه نادرست توأم با زور و تحقیر اجبار عملی می گردید و روستائیان با ناموس و بشدت متعصب را مجبور می ساختند تا زنان و دختران جوان خویش را به کورسهای سواد آموزی بفرستند. این برنامه اگر با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی، فرهنگی و دینی مردم تطبیق می گردید، پروگرام مترقی ای بود، اما فدای حرکات ناشیانه، عقده ای، بی بندوبار و دکتاتور منشانه گردید و بجای فراهم ساختن نتایج مثبت، ضرر های قابل ملاحظه و غیر قابل جبران بیار آورد. همچنان برنامه اصلاحات ارضی اگر بشکل معقول، منطقی و درست تطبیق می گردید، مردم ما، بشمول دهقانان بی زمین و کم زمین، در مقابل آن با آنهمه شدت عکس العمل نشان نمی دادند.

اقدام دیگری که اعتماد مردم را از دولت خلقی سلب کرد، تغییر بیرق و تعویض محراب و منبر به عنوان نشان دولتی بود، که ماهیت کمونستی رژیم را آشکار ساخت.

عکس العمل جهانی، در مقابل نظام جدید، در ابتدا چندان منفی نبود، زیرا اکثر کشور ها، جمهوری دموکراتیک افغانستان را برسمیت شناختند. دولت خلقی روابط سیاسی خویش را با بیشتر کشور ها برقرار ساخته و با بلاک شرق نزدیکی گسترده صورت گرفت، ولی اوضاع در داخل کشور ملتهب بود و به آرامش قبل از طوفان شباهت داشت.

به تاریخ 14 فبروری سال 1979 میلادی (ارولف دبس) سفیر ایالات متحده امریکا در کابل، توسط افرادی که منسوب به جریان معروف به (ستم ملی) بودند اختطاف گردید. ربایندگان، سفیر را با خود به هتل کابل برده به گروگان گرفتند. آنان رهایی یکتن از رهبران و فعالان خویش را که در زندان بسر می برد تقاضا کردند. قوای ژاندارم دولت در طی عملیات رها سازی تمام گروگان گیران را به قتل رسانیدند، که در میان آنان سفیر امریکا نیز به قتل رسید. دولت جدید، اعتماد مردم را به تدریج از دست می داد. هموطنان ما در اثر افراط و تندروری کارکنان رژیم، در تطبیق برنامه های اصلاحی و انهماک در آوردن تغییرات ظاهری و روبنایی، که فقط ارزش سمبولیک داشت (چون تغییر سرود ملی، پرچم و نشان و سرخ کردن در و دیوار شهر ها) عدم تجربه، بی خبری، بی اعتنایی و بی پروایی به معتقدات و فرهنگ جامعه، دستگیری روشنفکران و کشتار بی مهابای مخالفان، از دولت خلقی، به ستوه آمده و آماده قیام می شدند. جهان اسلام و دنیای غرب نیز از دولت دموکراتیک مستقر در افغانستان، روی برگشتاندند و به

مخالفان خلقی توجه کردند. جوانان مسلمانیکه در زمان داوود به پاکستان فرار کرده و در پشاور به عسرت می زیستند و در تلاش لقمه نانی به کار های شاقه می پرداختند بناگاه توجه ممالک و جریان های مخالف سلطه کمونیزم را جلب کردند.

جنرال ضیا الحق که با کودتای نظامی در کشور ورشکست شده پاکستان به قدرت رسیده بود به بهانه حمایت از مجاهدین و پاسداری از سنگر اسلام، به اهداف دیرین و استراتژیک پاکستان دست یافت و (به یک تیر دو نشان) زد.

نخست: به بهانه تقسیم کمکها به جریان مقاومت ضد کمونستی، تمام منابع تمویل و اسلحه نظامی را که کشور های ضد کمونیزم به افغانستان کمک می کردند به خود اختصاص داد و از بلیونها دالری که از جهان دریافت نمود، اردو و اقتصاد کشور خویش را آباد کرد و قلیلی هم در جیب سران تنظیم های مجاهدین ریخت.

دوم: برای آنکه از وجود افغانستان قوی و متحد و مستقل حتی در آینده بعید جلوگیری نماید، تنظیم های مستقر در پشاور را به هفت شاخه متفرق جدا از هم و گاه متخاصم فرو پاشید و با هر کدام روابط جداگانه ای برقرار ساخته، جواسیس زیادی را از میان آنان استخدام نمود.

جمهوری اسلامی ایران که نمی خواست از این خوان یغما بی نصیب بماند به مقر سازماندهی تنظیم های شیعی مبدل گردید و آنان را هم هشت پارچه ساخت تا هر کدام جداگانه سوگند وفاداری را به سازمان اطلاعات ایران ادا کرده حلقه اطاعت آنان را بر گردن اندازد. دولت ایران تا توانست از تنظیم های هشت گانه مستقر در تهران و مشهد، جاسوس های استخدام نمود که از لحاظ عقیدتی، جاسوسی برای جمهوری اسلامی ایران را وظیفه دینی و مذهبی خود تلقی کرده و بزعم خود خدمتی را به نایب امام زمان انجام می دادند و میدهند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز عملاً وحدت درون حزبی را از دست داده و برای انحصار قدرت، مبارزه خونینی درون حزبی، براه افتاده بود. پرچمیان در رده های بالای قدرت مطرود گردیده و خلقیان نیز به جناحهای رقیب تقسیم شده بودند. مردم آزاده ما، بعد از افشای ماهیت قدرتمندان نو بدولت رسیده، دست به قیام های متعدد زدند. کمونستان در مقابل قیام های داخلی کشور از خشونت، شدت، سرکوب و کشتار کار گرفتند، اما این اعمال آنان نتیجه معکوس داد و دامنه قیام ها وسعت اختیار کرد. بروایت دکتر حق شناس، اولین قیام مسلحانه در مقابل سلطه کمونستان در رده های آزاد پکتی شکل گرفت و "مردم با شهامت و بهادر و مسلمان جدران علیه ترکی رأیت جهاد برافراشتند و با وسایل معدود دست داشته خود وارد معركة کارزار شدند."

با آشکار شدن ماهیت کمونستی رژیم خلقی، کمکهای خارجی به تنظیم های مجاهدین شدت اختیار نمود و نارضایی مردم ما روز افزون گشت، مناطق جنوبی، شرقی و جنوب غربی کشور که با پاکستان مرز مشترک دارند بستر مناسبی را فراهم آوردند تا اولین جوانه های جهاد را بپرورانند. مردم شجاع ولایات پکتیا، پکتیکا، ننگرهار، لوگر، کنر و نورستان بمقابل دولت برخاستند. دامنه قیام به تاریخ 6 حوت 1357 دره صوف را فرا گرفت و دولت خلقی، از زمین و هوا آنرا سرکوب نمود. دایره قیام به ولایات فراه و ارزگان کشیده شد، ولی بزرگترین قیام دوران اقتدار ترکی در هرات به وقوع پیوست که در آن، بنا بر برخی روایات، بیست و پنج هزار تن از نظامیان و غیر نظامیان کشته شدند.

سال 1358 با قیام های بادغیس، جوزجان، سمنگان و غور آغاز گردید و دولت نیز از شدت عمل و خشونت بیشتر استفاده نمود. در ماه جوزای 1358 زندانیان مسلمانی که در عهد زمامداری داوود توسط پرچمیان شریک قدرتش به بند کشیده شده بودند، در زندان مخوف پلچرخی، بصورت دسته جمعی، دست به قیام زدند. محافظین مسلح پلچرخی همه آنانرا در صحن زندان به شهادت رسانیدند. مؤرخین تعداد این شهدا را یکصد و هفتاد تن نوشته اند.

شهر کابل، مقر قدرت دولت را نیز آشوب فرا گرفت. در ماه سرطان همین سال قیام چنداول به وقوع پیوست. مردم مقیم و قیام کنندگان، ماموریت پولیس باغ علیمردان و چنداول را تاراج کرده و اسلحه آنرا به غنیمت بردند. دولت خلقی این خیزش را نیز با شدت سرکوب نمود. در همین ماه مردم پنجشیر قیام کردند که فرماندهی آنرا یکتن از فعالین جوان جمعیت، برعهده داشت. این جوان، احمدشاه مسعود بود که بعد ها به یکی از چهره های درخشان مقاومت میدل گردیده، پنجشیر را دژ استواری گردانید و در آن دره های سرکش، چندین "پانی پت" را به روسها چشانیده نام سلف صالح خویش، احمد شاه درانی را دوباره زنده گردانید.

قیام های مردمی، به فرقه های نظامی سرایت نموده و افسران نظامی که از تصفیة نخستین، نجات یافته بودند، برای پاسداری از معتقدات مقدس و دفاع از ارزشهای گشمن ریشه خود به پا خاستند. خلقیان که اردو را از صاحب منصبان بلند رتبه غیر حزبی تصفیة نموده بودند، برای سرکوبی قیام ها بر نیروی نظامی و افسران پایین رتبه اتکا می کردند. اما قیام های متعدد درون فرقه ها، نشان داد که تمام صفوف اردو به آنان وفادار نبودند. پیوستن نظامیان هرات به قیام کنندگان، قیام در فرقه جلال آباد، قیام بالاحصار کابل و تسلیم شدن لوای کوهی اسمار با تمام تجهیزات نظامی آن به مجاهدین، نشان داد که پشتوانه دولت در میان افسران و اراد اردو نیز قوت چندانی ندارد. دولت خلقی برای ایجاد تفرقه در میان اقوام ساکن کشور و تثبیت مواضع خویش به قبایل مسکونه در منطقه پغمان و وردک متوسل گردیده آنرا به پشتیبانی خویش فرا خواند، اما مردم وردک به آنها جواب رد داده و سلاح توزیع شده دولت را به ضد خود شان به کار گرفتند.

وضعیت امنیتی کشور به حد انفجار نزدیک می گشت. روسها که از نزدیک مراقب اوضاع بودند و از رانده شدن پرچمیان وفادار خویشتن، توسط حفیظ الله امین (که همه کاره خلقی ها بود) ناراضی بودند ترکی را واداشتند تا بخاطر وحدت دو جناح حزب و قبول کردن دوباره پرچمیان، حفیظ الله امین را از میان بردارد. اما "شاگرد وفادار" زرنکتر از "استاد کبیر!" بود و وفاداران زیادی در اردو و اداره خلقی ها داشت. توطئه قتل امین توسط همراهان سفر ترکی، به اطلاع حفیظ الله امین رسانیده شد.

کشتن امین، به آسانی امکان نداشت، زیرا شاگردان و مخلصان زیاد، در تمامی صفوف حزب از او اطاعت می کردند و اردوی خلق، توسط او به حزب جلب و جذب شده بود. ترکی از این واقعیت بی اطلاع نبود، اما در اثر اصرار زعامت شوروی، به ترور امین تن داد.

(رهبر کبیر و نابغه شرق!؟) که غرض اشتراک در کنفرانس کشور های غیر منسلک به هاوانا رفته بود، در راه بازگشت به کشور، بنابر تقاضای روسها در مسکو توقف نمود و با برژنف دیدار کرد. در این دیدار حتی وزیر خارجه دکتتر شاه ولی، اشتراک نداشت. دکتاتور روسی به ترکی دستور داد تا امین را معدوم کند و کارمل را بکار گیرد.

نخستین پلان ترور امین، قرار بود که هنگام ورود ترکی از مسکو به کابل، در میدان هوایی اجرا گردد، اما امین در آخرین دقایق، گارد تشریفات میدان و محافظین راه را تعویض کرد و توطئه ترور را خنثی گردانید. روسها پلان دوم قتل امین را به ترکی قبولانند که در کاخ ریاست جمهوری و در دفتر ترکی روی دست گرفته شد.

سفیر کبیر اتحاد شوروی برای اینکه شخصاً بر کشتن امین نظارت داشته باشد، به دفتر نور محمد ترکی رفت و او را وادار ساخت تا امین را برای مذاکرات مهم به دفتر فرا خواند. زمانیکه امین با محافظین اش به کاخ آمد، هنگام بالا رفتن از پله های کاخ، مورد تیراندازی قرار گرفت. سید داود تیرون، رئیس دفتر ترکی، با سپر قرار دادن بدن خویش از جان امین محافظت کرد، محافظین امین، او را در حالیکه گلوله به شانه اش اصابت کرده بود به سرعت و مهارت نجات داده و توسط موتر به صدارت رسانیدند.

چون قدرت اصلی درون خلقی ها در دستان امین متمرکز بود، لذا به تمام افسران طرفدار خویش فرمان داد تا کنترل اوضاع را به نفع او بدست گرفته " خانه خلق " را محاصره نمایند. امین امر گرفتاری طرفداران ترکی (چون اسدالله سروری، وطنجار، گلابزوی و مزدوریار) را صادر کرد. اینان از ترس امین به سفارت شوروی پناه بردند.

با ناکامی دومین پلان ترور حفیظ الله امین، عملاً آشکار گشت که همسایه بزرگ شمالی ما، در افغانستان، فرمانبرداران بی قید و شرط می خواهد و هر کسی که با پالیسی های آنها مخالفت ورزیده و از اوامر شان سرپیچی کند باید از میان برده شود. چون دو طرح ترور امین به شکست انجامید، طراحان ترور در موضع دشواری قرار گرفتند.

" رهبر انقلاب " به فرمان "قوماندان دلیر انقلاب" در حرمسرای ارگ توسط قوماندان گارد جمهوری به بند کشیده شد و ارتباط اش با خارج قطع گردید.

به تاریخ 25 سنبله 1358 بدعوت امین، جلسه دفتر بیروی سیاسی در قصر دلکشا گشایش یافت که در آن نشست گزارش وقایع دیروز، ارایه گردید و ترکی را از تمام مقامات دولتی و حزبی، سبکدوش گردانیدند. بلافاصله پلنوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان دایر گردید که حفیظ الله امین را بحیث فرد اول حزب و دولت برگزیدند.

روسها با وجودیکه از اسارت ترکی خبر داشتند، برای رهایی او تلاش نکردند. امینست ها، ترکی را که تاریخ مصرفش گذشته بود، بشکل رقت باری خفه کردند و رهبر کبیر را در گور نامعلومی دفن نمودند.

به این ترتیب مبارزه برای انحصار قدرت و تحریک بیگانگان، رفقای انقلابی و پیروان ایدیولوژی دوران ساز طبقه کارگر ! را بجان هم انداخت. قتل ترکی و به حاشیه راندن هوا خواهانش، اگر چه امین و وفاداران او را برای مدت کوتاهی یکه تاز گردانید، اما حزب دموکراتیک خلق را از داخل به اختلاف شدید دچار ساخت. طرفداران ترکی در اثر هدایت کرملین با پرچمیان ائتلاف کردند و بعد از تجاوز عریان سپاهیان روسی برخاک مقدس ما، با دولت دست نشانده و پوشالی ببرک کارمل همکاری کرده شاهد قدرت را دوباره در آغوش کشیدند.